

# فرستادگان قریش

## به حبشه

۲

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

قسمت پانزدهم



آنچه عیسی آورده هر دو از یک جا سرچشمه گرفته است، آسوده خاطر باشید که بخدا هرگز شما را به این دو نفر تسلیم نخواهم کرد.

عمرو عاص گفت: پادشاه! این پیغمبر مخالف با ما است آنها را بسوی ما بازگردان! نجاشی از این حرف چنان خشمناک شد که مشت خود را بلند کرده بسختی بصورت عمرو عاص کوفت چنان که خون از روی او جاری گردید، سپس بدو گفت: بخدا اگر نام او را بیدی ببری جانت را خواهم گرفت. آنگاه رو بجعفر کرده گفت: شما در همین سرزمین بمانید که در امان و پناه من خواهید بود.

عمرو عاص که دیگر درنگ در آن مجلس را صلاح نمی دید برخاسته و با چهره‌ای درهم و افسرده بخانه آمد و هر چه فکر کرد نتوانست خود را راضی کند که بمکه بازگردد، و در صدد برآمد تا بهانه تازه‌ای برای استرداد مهاجرین نزد نجاشی پیدا کرده درخواست خود را مجدداً نزد او عنوان کند، و بهمین منظور روز دیگر دوباره بدربار نجاشی رفته اظهار کرد:

پادشاه! اینان در باره مسیح سخن عجیبی دارند عقیده آنها درباره آنحضرت برخلاف عقیده شما است آنها را حاضر کنید و عقیده شانرا در اینباره جویا شوید!

فرستاده نجاشی بنزد مهاجرین آمد و پیغام شاه را با اطلاع آنها رسانید: آنان که تازه خیالشان آسوده شده بود دوباره بفکر فرورفته و برای پاسخ نجاشی انجمن کرده و باهم گفتند:

در باره حضرت عیسی چه پاسخی به نجاشی بدهیم؟ همگی گفتند: ما در پاسخ این پرسش نیز همانی را که

در مقاله گذشته، سخنان جعفر بن ابی طالب را در حضور نجاشی بیان کردیم که در مورد وضع زمان جاهلیت و مبعوث شدن پیامبر اکرم «ص» و شکنجه‌ها و اذیت و آزار قریش، مطالب بسیار جالب و ارزنده‌ای را با شهادت تمام در آن مجلس مهم ایراد فرمود. پس از تمام شدن سخنان جعفر آنچه در آن مجلس گذشت، در اینجا یادآور می شویم:

نجاشی - که سخت تحت تأثیر سخنان جعفر قرار گرفته بود - گفت: آنچه گفתי همانست که عیسی بن مریم برای تبلیغ آنها مبعوث گشته و بدانها دستور داده... سپس بجعفر گفت: آیا از آنچه پیغمبر شما آورده و خدا بر او نازل فرموده چیزی بخاطر داری؟

جعفر - آری.

نجاشی - پس بخوان.

جعفر شروع کرد بخواندن سوره مبارکه مریم (و آیات آنرا خواند تا رسید به این آیه مبارکه:

«وَهَرَبْنَا إِلَيْكَ بِحُذُوعِ الشُّعْلَةِ نَسْفِطُكَ عَلَيْكَ وَظُلْمًا جَئِينَا...»

نجاشی و حاضران که سرتاپا گوش شده بودند از شنیدن این آیات چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که سیلاب اشکشان از چهره سرازیر گشت و قطرات اشک از محاسن انبوه نجاشی سرازیر شد و کشتیان نیز بقدری گریستند که اشک دیدگان‌شان روی صفحات انجیل‌هایی که در برابرشان باز بود بریخت... آنگاه نجاشی لب گشوده گفت:

بخدا سوگند سخن حق همین است که پیغمبر شما آورده و با

«عالمیه پیش»

دریافت که وی نیز مایل به عماره شده است.

بفکر افتاد که از همین راه انتقام خود را از عماره بگیرد و از

اینرو وقتی بخانه برگشتند به عماره گفت:

- گویا کنیز نجاشی به تو علاقه ای پیدا کرده و تو هم به او

دل بسته ای؟ گفت: آری. عمروعاص او را تحریک کرد تا وسیله

مراوده بیشتری را با او فراهم سازد و برای انجام اینکار نیز او را

راهنمایی کرد تا تدریجاً وسیله دیدار آندوبا یکدیگر فراهم

گردید، و عماره پیوسته ماجرا را برای او تعریف میکرد، و

عمروعاص نیز با قیافه ای تعجب آمیز که حکایت از باور نکردن

سخنان او می کرد بدو میگفت: گمان نمی کنم به این حد در

اینکار توفیق پیدا کرده باشی تا روزی بدو گفت:

اگر راست میگوئی به کنیزک بگو: مقداری از آن عطر

مخصوص نجاشی - که نزد شخص دیگری یافت نمی شود- برای

تو بیاورد، آنوقت است که من سخنان تو را باور میکنم.

عماره نیز از کنیزک درخواست کرد تا قدری از همان عطر

مخصوص را برای او بیاورد و کنیزک نیز اینکار را کرد و چون

عطر مخصوص بدست عمروعاص رسید به عماره گفت: اکنون

دانستم که راست میگوئی! و پس از آن مخفیانه بنزد نجاشی آمد

و اظهار کرد: ما در این مدتی که در حبسه بوده ایم بخوبی از

خوان نعمت سلطان بهره مند و برخوردار گشته و پذیرائی شدیم و

شما حق بزرگی بگردن ما پیدا کرده اید اکنون که قصد بازگشت

داریم خواستیم بعنوان قدردانی و نمک شناسی مطلبی را - که با

زندگی خصوصی پادشاه ارتباط دارد- بعرض برسانم و طبق

وظیفه ای که دارم آنرا بسمع مبارک برسانم، و آن مطلب این

است که این رفیق نمک ناشناس من که برای رساندن پیغام

بزرگان قریش بدربار شما آمده شخص خیانتکاری است و نسبت

به پادشاه خیانت بزرگی را مرتکب شده و با کنیزک مخصوص

شما روابط نامشروعی برقرار کرده و نشانه اش هم این عطر

مخصوص پادشاه است که کنیزک برای او آورده است!

نجاشی عطر را برداشته و چون استشمام کرد بسختی

خشمگین شد و در صدد قتل عماره برآمد اما دید این کار

برخلاف رسم و آئین پادشاهان بزرگ است که فرستاده و

پیغام آور را نمی کشند از این رو طیبیان را خواست و به آنها

گفت کاری با این جوان نکنید که بقتل نرسد ولی از کشتن برای

بقیه در صفحه ۴۶

خداوند در قرآن بیان فرموده میگوئیم اگر چه به آوارگی و بازگشت ما بیانجامد! و پس از آن تصمیم برخاسته بنزد نجاشی آمدند، و چون از آنها درباره عیسی پرسید باز جعفر بن ابیطالب بسخن آمده گفت:

ما همان را میگوئیم که پیامبر ما از جانب خدای تعالی آورده، یعنی ما معتقدیم که حضرت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح خدا و کلمه الهی است که به مریم بتول القاء فرموده است.

نجاشی در اینوقت دست خود را بطرف چوبی که روی زمین افتاده بود دراز کرده و آنرا برداشت و گفت: بخدا سخنی که تو درباره عیسی گفتی با آنچه حقیقت مطلب است از درازی این چوب تجاوز نمی کند و سخن حق همین است که تو میگوئی.

این گفتار نجاشی بر صاحب منصبان مسیحی که در کنار وی ایستاده بودند قدری گران آمد و نگاهی بعنوان اعتراض بهم کردند، نجاشی که متوجه نگاههای اعتراض آمیز ایشان شده بود رو بدانها کرده و بدنبال گفتار خود ادامه داده گفت:

- اگر چه بر شما گران آید!

سپس رو بمهاجرین کرده گفت: شما با خیالی آسوده بهرجای حبسه که میخواهید بروید، و مطمئن باشید که در امان ماهستید، و کسی نمی تواند شما گزند برساند و این جمله را سه بار تکرار کرد که گفت:

- بروید که اگر کوهی از طلا بمن بدهند هرگز بکتن از شما را آزار نخواهم کرد!

آنگاه باطرافیان خود گفت: هدایای این دو نفر را که برای ما آورده اند به آنها مسترد دارید و پس بدهید چون ما را به آنها نیازی نیست.

### دنباله داستان و انتقام عمروعاص از عماره

فرستادگان قریش با کمال یأس و افسردگی آماده بازگشت بمکه شده و دانستند که نمی توانند عقیده نجاشی را درباره دفاع از مهاجرین تعبیر دهند، در اینجا عمروعاص در صدد انتقام عملی که عماره درباره او انجام داده بود افتاد و در خلال روزهایی که در حبسه بسر می بردند وقت آمدی که بمجلس نجاشی کرده بودند متوجه شده بود که عماره نسبت به کنیزک زیبایی که هرروزه در مجلس عمومی نجاشی حاضر میشد و بالای سر او می ایستاد متمایل گشته و از نگاههای کنیزک نیز

و بدین ترتیب ماجرا پایان یافت و ضمناً این ماجرا درس عبرتی برای شرابخواران و شهوت پرستان گردید و در صفحات تاریخ ثبت شد.



نگارنده گوید: برطبق پاره‌ای از روایات که در دست‌نجاشی پس از این ماجرا به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد و بدست جعفر بن ابیطالب مسلمان شد، و هدایای بسیاری برای پیغمبر اسلام فرستاد که از آنجمله بود «ماریه قبطیه» که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آن کنیز دارای پسری شد و نامش را ابراهیم گذارد و در کودکی از دنیا رفت بشرحی که انشاء الله در حالات فرزندان آنحضرت خواهد آمد، و هنگامی که نجاشی از دنیا رفت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه بود و مرگ او را به اصحاب خبر داد و از همانجا بر او نماز خواندند، بشرحی که در جای خود مذکور خواهد شد. انشاء الله

تعالی

در بسیاری از تواریخ بجای سوره مریم سوره کهف ذکر شده ولی آنچه ذکر شد مطابق روایات شیعه در کتاب مجمع البیان وغیره است.

بینش و آگاهی کامل، موضع این دو پرچم را بخوبی درک نموده و بهین دلیل در جنگ و صلح و در هر پیروزی و یا خدای نخواستہ شکستی که پیش آید، در کنار پرچم توحید استوار و ستوده باقی خواهند ماند، تا آنگاه که به این آرمان مقدس رهبر عظیم الشان خویش که همان هدف والای تمام انبیاء بزرگوار الهی و امامان معصوم و خواست همه مستضعفان زمین و بالاتر از همه پیام خون رنگ عاشورا است. تحقق و عینیت بخشند که فرمود: «ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیسم و سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظامیایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند نابود کنیم و نظام اسلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را در جهان استکبار ترویج نماییم».

فرار داشتیم «والله لوضربونا باسماقهم حتی یلقوننا سمقات حجر لعنمشا انا علی بن ابي طالب»<sup>۱</sup> بعدا سوگند اگر آنها ما را با ضرب شمشیر تا دوزخین نلقند از میدان جنگ عقب برانند هر آینه باز بر این زمین باور خواهیم بود که ما در مسرحتی و آنها در راه باطل اند.

و در حدیثی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله صلی فرماید: «بئسما غدونا بعدا»<sup>۲</sup> خداوند ما را به رسالت مبعوث ساخت و به بنی امیه گفتیم: من رسول پروردگارم! گفتند: دروغ منی گوئیم و به بنی هاشم گفتیم: علی بن ابی طالب، به من ایمان آورد و ابوطالب از من حمایت نمود سپس خداوند پرچمی را بوسیله جبرئیل فرستاد و در میان بنی هاشم نصب کرد و ابلیس پرچمش را در میان بنی امیه نصب کرد پس امویان و پیروانشان، پیوسته دشمنان ما و شیعیان ما تا روز رستاخیز خواهند بود.<sup>۳</sup> و این همان دو پرچمی بود که در عاشورا در دو سوی جبهه امام حسین (ع) و یزید و سپس در طول تاریخ در تمام جبهه های حق و باطل در اهتزاز بوده و هم اکنون و برای همیشه در دو جبهه اسلام محمّدی و اسلام الاعانی بر افراشته بوده و خواهد بود و امروز عتقارهای انقلاب با

او سخت تر باشد، آنها نیز داروئی ساختند و آنرا در آلت عمارة تزریق کرده داخل نمودند و همان موجب دیوانگی و وحشت او از مردم گردید و مانند حیوانات وحشی سر به بیابان نهاد و در میان آن حیوانات با بدن پرهنه بسر میبرد و هرگاه انسانی را میدید بسرعت میگریخت و فرار میکرد، عمرو عاص نیز بمکه بازگشت و ماجرا را با اطلاع بزرگان قریش رسانید و پس از مدتی نزدیکیان عمارة بفکر افتادند که او را در هر کجا هست پیدا کرده بمکه بازگردانند و بدین منظور چند نفر بحبشه آمدند و در بیابانها بدنبال عمارة بجستجو پرداختند و بالاخره او را در حالیکه ناخنها و موهای بدنش بلند شده بود و بوضع رقت باری در میان حیوانات وحشی بسر می برد در سر آبی مشاهده کردند و هر چه خواستند او را بگیرند و با او سخن بگویند نتوانستند و بهر سو که میرفتند او میگریخت تا بناچار بوسیله ریسمان و طناب او را به دام انداختند ولی همینکه بدست ایشان افتاد شروع بفریاد کرد و مانند حیوانات وحشی دیگر که گرفتار میشود همچنان فریاد زد و بدنش می لرزید تا در دست آنها تلف شد.

بقیه از عاشورا...

مانند ما نماز بسوی قیله خواندند و هم چون ما قرآن تلاوت کردند، از اینرو این سؤال برام پیش آمد که پس جنگ برای چه؟ دیشب را تا به صبح در حالت تردید گذراندم و امروز صبح آن را با امیر مومنان علیه السلام در میان گذاشتم او مرا برای دریافت پاسخ به شما راهنمایی کرد، عتار دست او را گرفت و پرچم سیاهی را که در اردوگاه معاویه در اهتزاز بود به او نشان داد و گفت: «من با این پرچم سه نثار در بندر و احد و شنین در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله جنگیده ام و اینک چهارمین بار است که با آن می جنگم و این بار نه تنها آن پرچم بهتر نیست بلکه خطرناکتر و شرربارتر است».

و پس از او پرسید آیا تو با بدوت در آن جنگها شرکت داشته ای؟ عرض کرد: خیر، عمار گفت: آن پرچم هم اکنون در همان محلی بالا رفته که در آن جنگهای شرک با اسلام در اهتزاز بود و ما در همان موضعی هستیم که در زمان پیامبر «ص» در آن موضع

- ۱- منقته. جلد ۱. ص ۴۶.
- ۲- منقته. جلد ۱. ص ۶۵۳.
- ۳- بحار. جلد ۱۱. ص ۲۲۷.
- ۴- وقعه صفین. ص ۲۳.
- ۵- منقته. جلد ۱. ص ۴۶.